

نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

محل برگزاری: سالن اجتماعات مهندسين مشاور هرم پی

زمان: پنجشنبه ۲۸ تیر سال ۱۳۹۷

عنوان: در هنر و معماری و شهرسازی (علم بهتر است یا ثروت)

سخنرانان و اعضای پنل: شهريار سيروس، دکتر عبدالرضا محسنی و دکتر فرهنگ شَعَفی

چکیده‌ای از سخنرانی‌ها:

سخنران اول: شهريار سيروس

اگر حد به دست آوران ثروت و حد به دست آوردن علم برابر باشد نتیجه آن است که اوضاع بسیار خراب است. سوال، سوال جدیدی نیست. در جست‌وجوهای انجام شده مشخص شد که سوال علم بهتر است یا ثروت، سوالی است که ۶۰ یا ۷۰ سال مطرح است. اساساً از اینجا باید شروع شود که این سوال، یکی از مهم‌ترین فرآیندهای انسانی است. حد انسانیت ما همان سوال‌هایی است که می‌پرسیم. مهم‌ترین آدم‌های تاریخ افرادی هستند که سوال مطرح کردند و خیلی هم دغدغه جواب را نداشتند. می‌دانید که یک کودک ۳ ساله در روز شاید پیش از ۵۰ سوال برایش مطرح شود ولی یک آدم ۵۰ ساله در روز شاید ۳ سوال هم برایش مطرح نمی‌شود. هر چقدر که سوال بیشتر است، هر چقدر پرسش‌گری بیشتر است حرکت به سمت فهم نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت تاریخ سوال، تاریخ بشر است. تاریخ فهم است. تاریخ سوال، تاریخ خرد انسانی است. هر چند می‌دانید اولین سوال در تاریخ اساطیر چه کسی پرسیده، اولین سوال مردودترین سوال تاریخ بوده است. در واقع اساطیر دینی که می‌گویند خداوند وقتی انسان را خلق کرد به همه فرشته‌ها گفت ببینید چه خلق کردم و کرنش کنید، سجده کنید بر این خلق من و همه سجده کردند به غیر از شیطان و جالب اینکه شیطان مردود شد نه به خاطر عدم اطاعت نکردن، شیطان مردود شد برای اینکه پرسید چرا باید به این کرنش کنیم. در واقع شیطان مردود سوال شد. برای همین است که در تاریخ دو دین بزرگ مسیحیت و اسلام خیلی از فقها پرسش‌گری را سوال کردن و فلسفه را کار شیطان می‌دانند.

چون فلسفه کارش پرسیدن است. سوال می‌کند و بهترین فیلسوف‌های عالم سوال‌های خوب مطرح کردند و حتی امام محمد غزالی می‌گوید فلسفه کار شیطان است و به ترتیب سوال‌ها در یک دوره‌ای در تاریخ بشر مبنای استوره می‌شوند. وقتی ما با اساطیر همه اقوام روبرو می‌شویم مثلاً از اساطیر اسکندریه سوال می‌شود که باد از کجا می‌آید. یا چیست؟ پاسخ این است که خدایی عاشق شده در غاری خوابیده و شبانه‌گام یاد معشوق می‌افتاد و آهی از ته دل می‌کشید و این آه نسیم عصرگاهی را به بار می‌آورد.

اما سوال در دوران معاصر مبنی علم شده و در تاریخ ما سوال‌های درخشان داریم که پاسخ ندارند و چه سوال‌هایی است و چقدر خوب که پاسخ ندارد. مثلاً جایی افلاطون در رساله‌ی هی پی یاس بزرگ سوال می‌پرسد که زیبایی چیست؟ هنوز هم این سوال پاسخ ندارد و هنوز هم همه سعی می‌کنند که به این سوال پاسخ دهند و در آن لحظه حرف از هر فیلسوف و هنرمندی به این سوال پاسخ داد می‌داند که این پاسخ سوال نیست و در آینده باز هم تلاش‌های خواهد شد.

سقراطی که به مرگ محکوم می‌شود و دفاع می‌کند از خودش که چرا مرگ را نپسندیده، چرا شکران را می‌نوشد و در آخرین جمله رساله سقراط سخنی از وی ذکر شده است که می‌گوید: «اینکه هر یک از ما به راه خویشتن می‌رویم، من به سوی مرگ، شما به سوی زندگی. کدام یک بهتر است؟» این سوالی است که سقراط زندگی خود را به پایش گذاشت و زندگی را با این سوال تمام کرد. اما واقعاً همه‌ی سوال‌های بی‌پاسخ سوال‌های خوبی نیستند ما سوال‌هایی در تاریخ داریم که بی‌پاسخ هستند، چون سوال‌های بدی هستند چون اصلاً سوال نیست چون شبه سوال‌اند. بطور مثال فیلسوفی به نام زنون در یونان باستان سوال‌هایی را مطرح می‌کند که بعدها به شبهات زنون معروف می‌شود. زنون اصل پایداری و اصل ثبات را زیر سوال می‌برد. حتی حرکت را زیر سوال می‌برد زنون می‌گوید یک متحرک از نقطه A به نقطه B که می‌خواهد برود هیچ وقت از A به B نمی‌رسد. چون برای رسیدن از A به B باید اول نصف مسیر طی شود یعنی از A به C برسد و بعد از C به B باید دوباره نصف مسیر طی شود و همین طور هر بار فاصله‌ی باقی‌مانده نصف می‌شود و هر بار تنها نصفی از مسیر طی می‌شود. این نصف کردن‌ها متحرک به B نزدیک‌تر می‌شود ولی متحرک هرگز به B نمی‌رسد. تا زمان هگل یعنی قرن ۱۹ فلاسفه سعی کردند به این سوال‌ها جواب دهند. تا جایی که هگل گفت پاسخ دادن به سوال غلط، غلط است. وقتی سوال غلط باشد هر پاسخی داده شود اشتباه است. هگل گفت زنون را بیارید بنشانیم روی کالسکه و هل دهیم از نقطه A وقتی رسید به نقطه B و دماغش خورد به دیوار و خرد شد خودش می‌فهمد که متحرک از نقطه A به B خواهد رسید.

سوال دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد سوالی است که در برابر دین‌دارها مطرح شده است با این مضمون که آیا خدا می‌تواند سنگی بسازد

که خودش نتواند آن را بردارد. سوال، سوال چالشی برانگیزی است هر جوری بخواهید به این سوال جواب دهید اشتباه است یعنی اگر بگویید که خدا می‌تواند باید بتوانید ثابت کنید و این سوال از اساس و پایه اشتباه است. اگر بگویید که خدا نمی‌تواند به این منظور است که خدا ناتوان است. پس این سوال از پایه اشتباه است و هر پاسخی هم بدهید غلط است.

ما در ادبیات فلسفی ایران «یا» را دو جور استفاده می‌کنیم. یکی به معنی هم، و یکی به معنی «و» دارد. مثلاً می‌گوییم سرد یا خنک با تفاوت جزئی ولی دو لغت هم معنی و هم پوشانی دارند این یا، یای شک نیست این یا، یای با هم بودن است. در واقع یک هم پوشانی را با «یا» نشان می‌دهیم. چرا؟ چون هم پوشانی ما مطلق نیست. با یک تفاوت جزئی است مثلاً می‌گوییم زیباست یا قشنگ است این یا و نیست ولی شک هم نیست با تردید نیست در حالی که یا وقتی یای شک میاد مثل سرد یا گرم این یای شک است. چون نمی‌دونم درست یا غلط، بهتر یا بدتر، ما در این سوال یای شک طرد شقه ثالث داریم. یعنی شکی داریم بین دو چیز که سومی ندارد. ما براش سومی قائل نیستیم. در علم یا ثروت یا شک داریم.

اینجا برای ما این سوال پیش می‌آید که منشاء این سوال اصلاً چیست؟ این سوال در تاریخ ادبیات ما نیست و حدود ۶۰ یا ۷۰ سال است که مطرح است. تصور می‌کنم آن معلم انشای که این سوال را مطرح کرده است، می‌خواسته بگوید در واقع این سوال نیست این سوال به نظر من دستور است. این سوال را سعی کرده درون خودش نهان کند. هوشمندانه سعی کرده سوال را طوری مطرح کند که در ته توضیحات جواب در بیاد که معلوم است که علم بهتر از ثروت است. در واقع ماجرا این بوده است که وقتی افراد می‌خواهند بروند مدرسه و می‌دیدن که چرا باید ۶ سال ابتدایی و ۶ سال متوسطه را بخوانند تا دیپلم بگیرند. اگر همان شخص برود در حجره حاجی آقا کار کند، پول‌دار می‌شود و نیاز به تحصیل نیست. معلم برای اینکه دانش آموزان از کلاس خارج نشوند و ترک تحصیل نکنند می‌پرسد بچه‌ها به نظر شما علم بهتر است یا ثروت، تا به طریقی دانش آموزان به مفائد تحصیلات و علم برسند.

در واقع معلم سدی می‌خواهد بسازد در برابر موج قهار تمدن مادی که جوانان مملکت را به سمت زرند دوزی می‌برد و تمام پیش فرض‌های ما در پاسخ به این سوال ممکن است گم شود و اینجاست که کار ما حتی سخت‌تر از مقدم فلسفی که در ابتدا گفتم شد، می‌کند. در واقع سوال این است آیا صحت و سلامت، خوشبختی، آیا زندگی من، هنر من، معماری من، شهرسازی من هر چیزی که ما داریم آیا بیشتر متکی به علم است یا متکی به ثروت است.

طرد شقه ثالث مبتنی است بر نفع دیگری، یعنی شب و روز، خوب و بد، زشت و زیبا، آیا ثروت و علم منافعی همدیگر هستند. از لحاظ جامعه شناسی شما ممکن است بگویید بله ممکن است باشه چون در جامعه همه چیز ممکن است ولی از لحاظ فلسفی نه در واقع علم و ثروت منافعی هم که نیستند، حتی بعضی جاها مبدی همدیگر هم هستند. حتی نمونه‌هایی در تاریخ وجود دارد که ثروت چه کارهای درخشانی برای تمدن سازی انجام داده است و اگر ثروت نباشه آیا واقعاً با ابزارهای عقلانی می‌شود کار کرد یا برعکس. شاید برعکس آن متصورتر نباشد. یک نکته دیگر، در طول تاریخ فردی که دانشگاه رفته و معماری و یا شهرسازی خوانده علم زیادی اندوخته است نسبت به یک بنای هزار ساله پیش، بس چگونه است که معماری ۱۰۰۰ ساله پیش ما بهتر است، و یا معماری ۵۰۰ سال پیش ما بهتر است با اون همه علم.

من یادم هست در جلسه‌ای بودم که دکتر محمودی فرمودند انحطاط معماری و شهرسازی ما از زمانی شروع شد که دانشگاه شروع به کار کرد. اما همه اینها را گفتم زمانی که ما گفت‌وگو می‌کنیم پیش فرض‌های ما مبتنی بر پیش فرض‌هایمان است. مثلاً وقتی من می‌گوییم هنر برتر از گوهران آمد پدید که شعرگونه همین سوال است. یعنی نقاشی، مجسمه‌ساز، موسیقی، معماری بهتر از گوهر و... است در حالی که فردوسی اصلاً چنین اعتقادی نداشته است. منظور فردوسی این است که هنر یعنی عرضه داشتن، برتر از گوهر، یعنی اصل و نصب داشتن. اصلاً فردوسی چنین منظوری نداشته است.

منظور فردوسی این است که اگر عرضه داشتن بهتر از شاهزاده بودن است. ما وقتی می‌گوییم ثروت منظور از ثروت چیست؟ آیا مسجد شاه اصفهان یک ثروت ملی برای یک ملت است؟ وقتی صحبت از ثروت پیش می‌آید سریع پیش‌فرض‌های ذهنی قبلی متصور می‌شوند پولی که بگذاریم وسط. ثروت ملی اتحاد کشور است نه نفت آن ملت. نفت می‌تواند ذلت ملی باشد. به همین ترتیب علم آیا منظور ما از علم Science است و یا knowlag و هر دو را علم ترجمه می‌کنیم. اگر Science یعنی دانش ساختمان ساختن، دانش هنر به وجود آوردن. کار ما سخت می‌شود که علم و ثروت را چگونه کنار هم قرار دهیم. اگر منظور ما از علم دانش است، آگاهی است، بصیرت است، شعور است که همراه با فرهنگ و همراه با خیلی‌المان‌های دیگر است به هیچ عنوان نمی‌شود در تقابل علم و ثروت، قرار گیرد. شما می‌بینید فقیرترین افرادی که آگاهانند با خلاقیت‌اند، با بصیرت و با شعوراند، کارهایی را انجام می‌دهد که با میلیاردها ثروت نمی‌شود انجام داد. در تمام زمین‌ها از قبیل: هنر، معماری، شهرسازی، در زمینه سیاست، اقتصاد و...

سوال سوم درباره بهتری است. آیا بهتر نبود به جای سوال علم بهتر است یا ثروت، می‌پرسیدم علم ضروری‌تر است یا ثروت، یا علم مفیدتر است یا ثروت، یا کدام یکی شرط لازم است و کدام شرط کافی. به نظر من این سوال از پایه می‌تواند کنار گذاشته شود. زیرا خیلی از ابهامات منطقی که در این سوال وجود دارد به ما اجازه فهم درست و نتیجه‌گیری درست را نمی‌دهد.

سخنران دوم: دکتر عبدالرضا محسنی

نتیجه‌ایی که از صحبت‌های سخنران محترم قبلی گرفته شد این است که صورت مسئله می‌تواند چیز دیگری باشد. از نگاه من ثروت یعنی دارایی اگر که مبانی دیگری را بخواهیم، می‌توان از لغت‌نامه پیدا کرد. از نظر من، ثروت و علم در ارتباط با همدیگر یک هم‌پوشانی پنهان دارند که اگر از زاویه‌ی ارائه شده در این بخش به آن نگاه شود شاید بتوان علم جای ثروت را بگیرد.

من متصور هستم شعر ثروت است، یعنی شاعر ثروت است، من متصور هستم معماری ثروت است یعنی معمار ثروت است، من متصور هستم سینما ثروت است یعنی سینماگر ثروت است، پس من متصور هستم هنر ثروت است، یعنی هنرمند ثروت است. اگر که ما کل این ثروت را به یک مفهوم تبدیل کنیم می‌بینیم، ایده‌ها ثروت هستند که در حوزه‌های مختلف ما می‌توانیم اینها را ببینیم. از نظر من ثروت، انسان پویا است. یعنی انسانی که می‌تواند تمام ثروت ملی را به یک کشور ارائه کند.

اگر ما بخواهیم در دوره‌های مختلف این ثروت را ببینیم که منشاء آن از نظر من انسان است، می‌بینیم کشورهای مختلف در دوره‌های مختلف توجه به ثروت کرده‌اند. اما ابتدا به تعریف ثروت ثابت و متغیر می‌پردازم.

ثروت ثابتی که می‌توان برای کشورمان معرفی کنیم، گاز است. ما اولین کشور جهان در تولید گاز هستیم و نزدیک به ۲۰ درصد گاز دنیا برای ماست که این ثروت ثابت برآورد شده است. ولی ثروت ثابت بعد زمانی نیز دارد همانطور که دیده می‌شود نفت، ما چهارم در جهان است و ایران نزدیک به ۱۰۰ سال دیگر نفت دارد. نفت و گاز هر دو جزء ثروت‌های ثابت ما هستند. حال مسئله این است که اینکه ما چگونه می‌توانیم از این ثروت ثابت برای پشتوانه انسان پویا استفاده کنیم. جریانی است که با توجه به صورت مسئله‌ایی که در اختیار ما قرار گرفته در حوزه معماری و شهرسازی مورد بررسی است.

توجه به هنرمندان نیز بسیار مهم است به نظر شما شکسپیر چقدر می‌ارزد، سهراب سپهری چقدر می‌ارزد، شاعران هنرمندان که می‌تواند ثروت ملی باشد در حالی که خودش هیچ استفاده‌ای از ثروت‌های ملی ثابت مثل نفت و گاز نبرده‌اند، فردی که شاید ۵۰۰۰۰ تومان هم هزینه نکرده است روی آثارش در ۳ حراج بزرگ بین از ۱۰۰ میلیون تومان تا ۵ میلیارد تومان هر یک از آثارش فروخته شد. چگونه پس ثروت ملی بدون اینکه معادن ثابتی را از بین ببرد می‌تواند با یک اثر هنری پشتوانه ثروت ملی قرار گیرد.

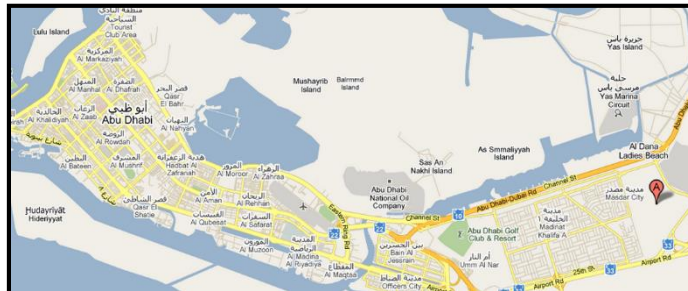


همگی ما در هنگام سفر به کشور امارات بعضی می‌کنیم و بسیار ناراحت می‌شویم که چرا کشوری با ۵۰۰ خانوار و با ۸ میلیون دلار وام از امیر کویت در سال ۱۹۷۰ تشکیل می‌شود. انسان‌های پویایی را وارد می‌کند و با دادن وام به آنها، آنها را مشغول به کار می‌کند و کشور خود را می‌سازد، من این مثال را زدم برای اینکه این نمونه به کشور ما بسیار نزدیک است. اینها چگونه براساس اندیشه، به نظر من اندیشه یعنی ثروت، توانسته‌اند در کنار ما از پویایی انسان‌ها استفاده کنند. یعنی چگونه ثروت‌مندهایی را دعوت کردند که صرفاً با داشتن فکر و ایده بدون هیچ مبلغ توانستند ثروت‌مند شوند.

برای هرچه شفاف کردن مطلب می‌توان به مقایسه کاری یکسان در کشور خودمان و امارات پرداخت. تهران، شیراز، اصفهان و... مانند سایر شهرهای بزرگ مترو دارند. با توجه به آمار هر کیلومتر مترو در ایران حدود ۷۷ میلیون دلار تمام می‌شود، همین مقدار در دبی ۵۵ میلیون دلار تمام می‌شود برای این فرایند رباطی ساختن که این خود کشش بود و قطعات را روی خودش حرکت می‌داد و سوار می‌کرد و می‌رفت جلو و تمام اینها به مراکز معماری و شهرسازی و به آن اندیشمندان که باز ثروت ملی کشورهای دیگر بودند وصل می‌شود. مثل ساختمان‌هایی که این اندیشمندان ساختند. یکی از گران‌ترین و برترین ایده‌هایی که روی کاغذ ساخته شد کارهای نورمن فاستر است که کمتر دیده می‌شود این ساختمان که هر آپارتمان آن بسیار ارزشمند است که این ایده رو از انسان اندیشمند، خریدند و بعد سرمایه‌گذاری روی آن را پدید آوردند.

برای فهم چگونه ثروت‌مند شدن کشور امارات به سیاست‌هایی که اندیشه را دنبال می‌کنند، دعوت می‌کند، ایده‌ها رو خریداری می‌کنند سپس روی ایده‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند، می‌رسیم سیاست آنها این است که کارهایی را انجام می‌دهند که بتوانند ثروت ملی را از هیچ به همه چیز برسانند.

مصدریستی، در ۱۷ کیلومتری ابوظبی ساخته شده و یکی از اصلی‌ترین مراکز اقتصادی و فرهنگی این کشور به شمار می‌آید. این دو شهر توسط یک سیستم راه آهن سبک به همدیگر متصل هستند و به ۶۰ هزار کارگر امکان می‌دهد که روزانه به این مرکز زیست سازگار رفت و آمد کنند.



من با دانشجویان در مصدرسیتی حضور داشتم شهری که کوچک‌تر از جزیره کیش، کیش با وسعتی نزدیک به ۹ کیلومتر مربع است و مصدرسیتی بین ۶ یا ۷ کیلومتر مربع وسعت دارد. در اینجا آن اندیشه پویا و آن ثروت بین‌المللی است که یک شهر برای آنها طراحی کرده است. که می‌تواند ثروت تولید کند. در یک جایی بسیار حساب شده نزدیک ۱۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری می‌کنند و یک معماری بی‌نظیر و هوشمند می‌تواند برای آنها این شهر را با این آسایش به وجود بیاورد. این ثروت ملی است یعنی انسان پویا می‌تواند این ثروت ملی را به وجود آورد. طبق تعاریف استاد شایگان در قرن ۶ و ۷ ما این نوسانات وجود داشته است. در این دوره ما ۵ بزرگ مرد داشتیم که ثروت ملی بودند و همچنان تولید ثروت می‌کنند. در تولید فرهنگ و علم که هر کدام شاخصه‌هایی دارند می‌توان از حافظ، اوج تعادل بین صورت و محتوا - مولانا، حرکت درونی روح و ابديت در جست‌جوی عشق - فردوسی، بازیابی هویت ایرانی - خیام، جریان‌های متناقض (ایمان و شک، لحظه و ابديت) و هم است و خیال دو روی یک سکه - مولوی، حرکت درونی روح در جست‌جوی معشوق - سعدی، تجسم کمال - نام برد. اینان ثروت هستند. هر سال، در کشورهای مختلف با فروش آثارشان و همچنین با ارتباطاتی که برقرار می‌کنند تولیداتی که از مکتوبات آنها در می‌آید همگی ثروت ملی و پویا هستند.



با توجه به این که بررسی سوال منوط به حیطه‌ی معماری و شهرسازی است. باید بدانیم که یک معمار باید شاعر باشد، باید نقاش باشد، باید سینماگر باشد، کما اینکه معماران مشترکات زیادی با سینماگران در حیطه جامع‌نگری دارند. معمارانی داریم که کارگردان سینما، یا سینما گراست و برعکس سینماگرانی داریم که معماران و این اتفاق در تمام دنیا وجود دارد. در سال‌های اخیر سینماگران متعددی داریم که به جهان معرفی شده‌اند چنین رویدادی مانند اتفاقی است که طبق گفته‌های استاد شایگان در قرون ششم و هفتم رخ داده است. لازم است بدانیم که این موج در امتداد چه رخ داده‌ای در ۱۰۰ سال اخیر پس از مدتی طولانی در کشور ما رخ داده است. ما در جایی از تاریخ و فرهنگ قرار داریم که با مدیریت درست می‌توانیم بسیار ثروتمند باشیم.



بطور مثال سینماگرانی مثل اصغر فرهادی و یا مرحوم کیارستمی هر دو جزء سرمایه‌های ملی و پویای ما هستند و به هرکجا که قدم می‌گذارند علاوه بر افتخار آفرینی تولید ثروت می‌کنند. در سینمای آمریکا با یک پارادایم یک الگوی ذهنی که در نهایت سناریو می‌شود میلیاردها دلار ارزش دارد و پس از فیلم شدن آن می‌تواند چندین برابر سود آوری کند. چند برگ کاغذ می‌شود ثروت ملی آنها، یعنی سینمای آمریکا براساس این سناریوها تنظیم می‌شود. بعد سرمایه‌گذار که از طریق ثروت ملی، ثابت تأمین می‌شود، به آنها کمک می‌کند و سرمایه‌ی اولیه را چند برابر می‌کند. آمار نشان می‌دهد صنعت فیلمسازی چه در ایران و چه در خارج از آن می‌تواند که فروش‌های میلیاردی داشته باشد.

باید بدانیم در مقابل سودآوری‌های معدن و نفت سودآوری هنر در کجا قرار می‌گیرند. مثال را در مجسمه‌سازی ارائه می‌کنم. آخرین کار استاد تناولی که با سرمایه‌گذاری بانک پاسارگارد انجام شد نزدیک به ۴۰۰ میلیون دلار به فروش رفت. ارزش استاد تناولی برای کشور ما چقدر است؟

اگر هنرمندان حمایت شوند می‌توانند مقادیر زیادی تولید ثروت کنند از این چهره‌ها می‌توان به آیدن آغداشلو، سهراب سپهری و... هنرمندان متعددی نیز داریم که همزمان به چندین هنر مسلط هستند و با جامع نگریشان می‌توانند هنرهای بدیعی را تولید کنند در سطح بین‌المللی بی‌نظیر باشد و ارزش بی‌حد و حسابی داشته باشد.

با مثال آوردن از دواپنچی می‌توان مسئله را روشن‌تر کرد. این شخص برای کشورش و جهان چقدر ثروت تولید کرده است و هنوز پس از گذشت قرن‌ها این روند ادامه دارد. اندیشه یک انسان در هنر می‌تواند حتی ثروت جهانی شود و تنها به یک ملیت محدود نشود.

در حوزه معماری ما نیز چنین اتفاقاتی رخ داده است که چنین پتانسیلی بیشتر در معماری گذشته‌ی ما وجود دارد. بطور مثال در کاشان هر روزه می‌تواند با تبلیغات دنیا را به تماشای هنر، هنرمندهای ایرانی دعوت کنیم. با این دیدگاه میدان نقش جهان نیز یک ثروت است و بسیاری دیگر از اماکن و جاذبه‌های دیگری که در کشورمان وجود دارد همگی می‌توانند ثروتی ملی باشند.

معماری حاضر ما کمتر چنین قابلیت‌هایی را دارد که باعث تولید ثروت در کشور شود و این از نظر من به خاطر نداشتن شعر است چون معماری‌های ما دیگر شاعر نیستند و معماری ما ریاضی محض شده است. چون ریاضی محض هستند دیگر تبع شاعرانه در آنها گم‌رنگ شده است همه ما در گم‌رنگ شدن این امر نقش داریم. در همین جمع بیشتر ما جزء نظام مهندسی هستیم کاری انجام داده‌ایم و امضا کرده‌ایم و مدارک کار ما در شهرداری موجود است اما همچنان می‌گوییم این کار ما نیست. چرا؟ چون براساس اثر پیگمالیون اون را کار دوست نداریم.

معنی کلمه پیگمالیون در فلسفه و علم روان‌شناسی به داستان هنرمندی باز می‌گردد که مجسمه‌ای را می‌سازد و آنقدر عاشق مجسمه می‌شود که از خواستار این می‌شود که مجسمه دارای روح و زنده شود. یعنی اگر بخواهیم از این جنبه هنر را ببینیم، اگر عاشق کار نباشیم نمی‌توانیم هنر آفرینی کنیم و معنی هنر به نظر من یعنی همین. یعنی زمانی که یک اثری را می‌نویسیم و یا ترسیم می‌کنیم وقتی عاشقش شویم آن وقت می‌فهمیم اون کار یک شاخص است و همه هم اون کار را دوست خواهند داشت زیرا که از روی عشق نوشته و یا ساخته شده است. ما اگر قبل و بعد معماریمان ببینیم متوجه می‌شویم اون بخش عاشق بودن و شاعر بودن را حفظ نکرده‌ایم و تمام آثار ما در تاریخ اصفهان فریز شده است تا شاه عباس دوم و بعد از آن هیچ اتفاقی دیگر در اصفهان نمی‌افتد. تهران فریز شده است تا اوایل پهلوی دوم و تا اواخر پهلوی اول. تنها در این دوران است که حس شاعرانگی درونش همچنان وجود دارد. شهرهای دیگر نیز به همین منوال‌اند. در هر صورت نتیجه‌ای که می‌شود گرفت شعری است که فروغ برای ما می‌نویسد که خیلی زیباست ...

کسی که از باران، از صدای شرشر باران، از میان پیچ و پیچ گل‌های اطلسی

کسی که از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می‌آید

و سفره را می‌ندازد

و نان را قسمت می‌کند

و پیسی را قسمت می‌کند

و باغ ملی را قسمت می‌کند

و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند

و روز اسم نویسی را قسمت می‌کند

و نمره‌ی مریض‌خانه را قسمت می‌کند

و چکمه‌های لاستیکی را قسمت می‌کند

و سینمای فردین را قسمت می‌کند

درخت‌های دختر سید جواد را قسمت می‌کند

و هرچه را که باد کرده باشد قسمت می‌کند

و سهم ما را می‌دهد

من خواب دیده‌ام...



من براساس این صحبت‌هایی که ارائه کردم خودم هم چیزهایی نوشتم که تقدیم می‌کنم.

جاده تجریش پر از انبوه درختان چنار است

به عقب که برمی‌گردی

شکستن دانه‌های بلال نیم سوخته ذغال را حس می‌کنی

نان در پلاستیک نیست

به عقب که برمی‌گردی

جایی برای تو هم هست

سپیدی تجربه بر موهایت ننشسته

به عقب که برمی‌گردی

به عقب که برمی‌گردی

ولی دلشوره عشق را می‌فهمی

هر دو زود می‌آیند

به عقب که برمی‌گردی

به احترام است

راه مدرسه از نادری است

پیراشکی خسروی دهنه را آبیاری می‌کند

پر از شلوغی شعر است

حمام گرم‌امه است

به عقب که برمی‌گردی

مادر برای سلامتی چشمان زیبایت انفجار اسپند را جشن می‌-

گیرد.

حمید بلند شو آفتاب زده است

تا فرصت رفتنش نشود

دماوند همان است که هست

می‌خواهی در حال باشی

می‌خواهی خوشحال باشی

به عقب که برمی‌گردی

تونل چنار خورشید را به شکل برگ‌هایش نشان می‌دهد

بوی ذرت مکزیکی نیست

به عقب که برمی‌گردی

بوی نان تازه تاتو می‌یاد

از اتوبوس جا نمانده‌ای

به عقب که برمی‌گردی

همه سیاهند و زود جوش

رنگ خاطره را در عکس‌های سیاه و سفید حس می‌کنی

هنوز عاشق نشدی

به عقب که برمی‌گردی

هم شکوفه‌های گیلاس هم گوشواره‌هایش

سلام به آشنایی نیست

به عقب که برمی‌گردی

از بوی قهوه تازه رد می‌شوی

پست شیشه‌های کافه نادری

به عقب که برمی‌گردی

جایی برای حاشیه شدن مردم کوچه

صدای آب مسافر در بدرقه شنیده می‌شود

پدر آفتاب سرخ را به تو هدیه می‌دهد

می‌خواهی آنقدر بوسه بارانش کنی

به عقب که برمی‌گردی

به عقب که برمی‌گردی

به عقب که برمی‌گردی

چهار دیوار بیشتر نداشت

اطاقم یادگار دیروز من است

شرایط تنهایی خود شدن بود

به عقب برمی‌گردم

درش سبز روشن

چه شیرین است

زمینش فرش آرامش

اندازه، کوچک تر از موزانیک‌های ایرانی

مادر خواسته بود

پدر را هنوز سر سفره می‌بینم

می‌خندد

در کمر باریک استکان چای می‌ریزد

ترمه، بخار سماور را دریافت می‌کنند

پلک می‌زنم

هر دیوار، نقاشی خاطره چرخش سینمای ایران است

دیوار کیمپارا به خاک کشیده است

گاو مهر می‌جوید

حاتم هزار دست شده

رستم گزارش می‌دهد

سهراب شهادت می‌دهد

نادر می‌دود

رگبار می‌زند

تا بهرام رو سپید گردد

غوغا می‌شود

اما اختیاری بود

دیروز اطاقم

چشمانم را می‌بندم

دیروز در اطاق خاطره بیدار می‌شود

به روشنی ته گودی طالبی رسیده ساوه

سقفش بلند تا آسمان

با گل‌های ساروق

اختیار هر دیوار، به رنگی

لای در دیروز کمی باز است

موهایش را بالا زده

مادر هم هست

طفال‌ها استکان را برقص می‌آورند

کم کم در بخار رها می‌شوم

تصویر بعدی می‌آید

حدود سال‌های پنجاه

قیصر از حمام بیرون زده است

مینا در دایره است

طوقی را رها می‌کند

طبیعت بی جان شده است

بهمن به شازده فرمان می‌دهد

ناصر به خورشید می‌رسد

تا بهرام رو سپید گردد

دیگر به حال برمی‌گردیم

یک فرهاد اسکار را شیرین کرده است

چشمانم را می‌بندم
به عقب که برمی‌گردد

فرصت تصمیم دیروزت
و تصمیم امروزت نقد فردا

بازی‌های دیروزت
آنقدر زو می‌کشی
تو برنده بازی نیستی

به عقب که برمی‌گردد
به شرم قرمز نشده‌اند

به عقب که برمی‌گردد
شعر را برای همه می‌نویسند
سهراب عشق را ذلال می‌خواهد

روی زیبا دو برابر شده است
سایه سایه بر سر عشق ارغوانی شده است
ارغوانش آن است
دو سه چندی ایست که تاریخ بر او میهمان است
و هنوز را

پروازش را به خاطر بسیار
مشیری در کوچه‌ها

نیماخانه‌اش ابريست و باز
او به روی آفتاب است

بیابان شاملو را سراسر مه گرفته است
خواب را از سر گرفته است

گریبان کرده مست
پوستینی کهنه دارد اخوان

از نگاه سیمین

شلوار تا خورده دارد

یعنی تماشا ندارد

به حال برمی‌گردم

شد، ایرج زبردست این ایام

از اوج سرا پر شدن یک نفس است

در چشم پرنده آسمان هم قفس است

به عقب برمی‌گردم

در دیروز گم می‌شودی
نقد امروز است

به عقب که برمی‌گردد

خاطرات امروز است

تا بازی به پایان نرسد

ولی شادی بازی را می‌برد

انارها دانه‌هایشان رنگ خودشان است

یا قوتی‌اند

شاعران همه عاشقند

حتی برای روبرو

می‌خواهد آب را گل نکنیم

تا شقایق هست زندگی باید کرد

ارغوانش این است

ارغوانش جان است

فروغ دوره می‌کند روز را

پرنده‌اش رفتنی است

و فقط صداست که می‌ماند

خیره به دنبال چشم در چشم هاست

ابر بارانش گرفته است

می‌برد در ساحت دریا نظاره

مرغش از اقصای ظلمت

پروین به دنبال محتسب

تابگوید آن زمان هر چی که هست

یادگار ژنده پیری جاودان

مردی که پا ندارد

خشم است در نگاهش

چشمانم را باز می‌کنم

گل کوزه خیام

تابال و پر عمر به رنگ هوس است

آن لحظه که بال زندگی می‌شکند

سالیان بسیار نمی‌بایست

در یافتن را

که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی ست

که حضور انسان

آبادانی ست.

سخنران اول: دکتر فرهنگ شَعَفی

در ابتدا کاریکارتورهایی را می‌بینیم که آنچه برداشت جامعه از مقوله علم بهتر است یا ثروت را مطرح می‌کند. بعد به سنجش میزان واقعیت این نگاه‌ها می‌پردازیم.



جمعی گفتند که پیامبر در باب برتری علم بر مال غلو می‌کند، لذا به فکر امتحان حضرت علی می‌افتادند و در این باب از او سوالی می‌کنند با این پیش فرض که اگر جواب سوال منطقی باشد قطعاً در گفته حضرت رسول شکی وجود ندارد.

در این قیاس چنین پاسخ داده می‌شود که به علم افزوده می‌شود اما از مال کاسته می‌شود، تو از مال مراقبت می‌کنی اما علم از تو مراقبت می‌کند، مال میراث فرعون و قارون است، به صاحب مال بخل می‌ورزند به صاحب علم احترام، مال کهنه می‌شود، صاحب مال از دزدیده شدنش می‌ترسد اما صاحب علم با خوش حالی به اشتراک می‌گذارد، مال قلب صاحبش را سخت می‌کند و مال برای صاحبش تکبر می‌آورد اما علم صاحبش را خاشع و فروتن می‌کند.

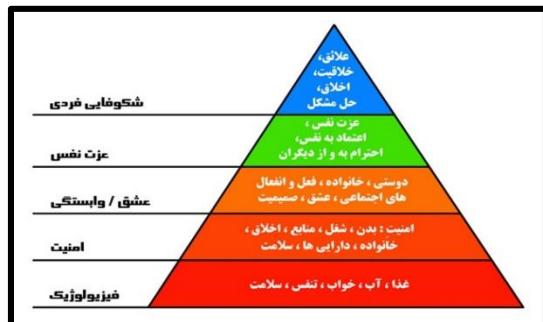
به راستی، کدام یک بهتر است؟ علم یا ثروت؟ آیا علم را برای کسب ثروت فرا می‌گیریم و یا ثروت را در راه تحصیل علم هزینه می‌کنیم؟ با بالاتر رفتن سن اشخاص، زاویه دید در مورد این سؤال بازتر می‌شود و افق‌های تازه‌ای را به روی انسان می‌گشاید. آیا علم نیز، به تنهایی کافی است؟ در اینکه علم می‌تواند انسان را به ثروت برساند، شکی نیست. ولی از چه راهی؟ علمی که فقط برای کسب ثروت باشد، علمی که بدون تعهد باشد، صدها هزار انسان بی‌گناه را در هیروشیما و ناکازاکی و ... به کام مرگ می‌فرستد! به نظر من علم و ثروت مکمل همدیگر هستند نه در برابر همدیگر و شاید هیچ کدام به تنهایی مشکل را حل نمی‌کند. نه علم به تنهایی مشکلی را حل می‌کند و نه ثروت به تنهایی و طبیعتاً این دو با هم می‌توانند حرفی را بزنند. ثروتی خوب است که در خدمت علم باشد و علمی خوب است که در مسیر کمال هدایت شود.

آنکه علم دارد، به نوعی ثروتمند است. علم او ثروت اوست. همین قدر که به خاطر علمش، در جوامع بشری مطرح می‌گردد و از دریای فکر و اندیشه‌اش همگان بهره‌مند می‌شوند، ثروتی تمام نشدنی دارد. آن کسی که ثروت دارد، می‌تواند صاحب علم شود. با آن می‌تواند علم را به استخدام خود درآورد و هرگونه استفاده‌ای از آن ببرد.

صحبت از علم و ثروت از بعد تفاوت‌هایش بود. من براساس برداشتی که از صحبت‌های بزرگواران جلسه ابتدایی داشتم یادداشتی برای خودم برداشتم از بعد تقسیم ثروت که ثروت چیست؟ که درباره‌اش اینقدر صحبت می‌شود. آیا ثروت پول، نقدینگی، طلا و ارز است. آیا دارایی ملکی و سرمایه‌ای است. آیا هنر و علم و تخصص داشتن ثروت است. جناب آقای دکتر محسنی اشاره‌ای بسیار درستی کردند که هم هنر ثروت است و هم هنرمند ثروت است. هم سناریو ثروت است و هم سناریو نویس و کارگران ثروت است. آیا ثروت اعتبار است، اشخاصی که پول ندارند ولی آنچنان اعتباری دارند که از ثروت بالاتر است. آیا شخصیت اجتماعی ثروت است. داریم درباره آن صحبت می‌کنیم و با علم مقایسه می‌کنیم، آیا شعاع تأثیر داشتن است. آیا محیط را تحت تأثیر قرار دادن است. آیا عشق است، آیا محبت است، آیا دوستی ثروت است. عشق علم نیست ولی ثروت می‌تواند باشد. از یک زاویه دید دیگر تقسیم‌بندی می‌تواند این باشد که بررسی شود آیا ثروت برای خود است یا برای دیگران و یا برای جامعه است. اگر حرکتی هوشمندانه در امارات متحده اتفاق افتاده و ثروتی ایجاد شده این ثروت برای جامعه بوده است، همچنین دست آوردهایی برای دنیا و جامعه بین‌المللی نیز داشته است. پس ثروت برای خود، دیگران، ملی، بین‌المللی و یا حتی برای بشریت تبعات دارد. به همین نسبت علم هم تقسیم بندی دارد. علم برای کسب احترام، کسب اعتبار و یا حتی ارضای شخصی است. با چنین تقسیم‌بندی دیده می‌شود که خواسته‌ها و انتظارات انسان در طول دوران زندگی تغییر می‌کند و به فراخوان تغییراتی است که در سن، در فهم و در آگاهی اتفاق می‌افتد. طبیعتاً این تغییر می‌تواند در نوع و ماهیت خاصه‌هایش باشد. به عنوان مثال یک زمانی داشتن دوچرخه آرزو شماس و فکر می‌کنید اگر دوچرخه داشته باشید تمام است. کمی بزرگ‌تر که می‌شوید به تدریج به فکر ماشین می‌افتید. بعد از آن با بالاتر رفتن ثروتنان علاقه‌مند می‌شوید که کشتی خصوصی داشته

باشید، هوابیمای خصوصی داشته باشید، جزیره داشته باشید و یا یک کشور را بخرید و به دنیا حکومت کنید. این تغییرات در میزان داشته‌ها اتفاق می‌افتد. چنین تغییراتی که در جهان موجود است طبق هرم مازلو تعریف می‌شود. این هرم درمورد نیازهای خاص انسان در هر دوره می‌پردازد. در این هرم پایه‌ی اولیه به نیازهای فیزیولوژیکی مانند غذا، آب، خواب، تنفس، سلامت و... می‌پردازد و تا زمانی که نیازها تأمین نشود آن انسان به هیچ وجه به پله بعدی فکر نمی‌کند. انسانی که گرسنه است از دید من نه ایمان دارد، نه اعتقاد دارد و نه انسانیت دارد. هیچ چیزی ندارد چون گرسنه است و دارد می‌میرد. تشنه است و حاضر است هر چیزی را بدهد که تشنگی و گرسنگی خودش رفع شود تا زنده بماند. بعد از تأمین نیازهای اولیه بشر به فکر نیازهای امنیتی و ایمنی می‌افتد و فکر می‌کند از کجا معلوم است این غذای که امروز هست پاسخگوی فردا نیز باشد.

پله دوم امنیت عبارت است از امنیت جسمی، شغلی، منابع، اخلاق، خانواده، سلامت و... . مثالی است که می‌گویند هیچ روزه‌داری حال گرسنه‌ایی را درک نخواهد کرد چون روزه دار به افطار خودش امید دارد ولی گرسنه به نان شب خودش مطمئن نیست. پله سوم عشق و وابستگی، خانواده، فعل و انفعالات اجتماعی و صمیمیت است. پله چهارم عزت نفس که اعتقاد به نفس و احترام به خود و دیگران است و بند آخر شکوفایی



فردی که شامل علایق، خلاقیت و حل مشکل است. این مثلث در انسان‌های مختلف طبق تجربه تاریخی شکل آن متفاوت است. در بعضی از این مثلث‌ها خوابیده است. یعنی نیازهای فیزیولوژیک به مراتب مقیاس بیشتری از نیازهای عاطفی و خود باوری و خود شکفایی دارد. در بعضی‌ها این مثلث قسمت میانی چاق‌تر است. قسمت خود باوری و خود شکفایی و نیاز و احترام به خود و دیگران و توجه به محیط و انسانیت و بشریت بیشتر می‌شود. چه بسا در بعضی‌ها که به مراحل عرفانی برسند این مثلث معکوس است. خواسته‌ها و انتظارات و نیازهای بشر در طول زمان تغییر می‌کنند. تغییرات در نوع، ماهیت و میزان اتفاق می‌افتند.

سیستم مجموعه‌ای از اجزای در ارتباط و در تعامل با هم است که هدف معین و واحدی را دنبال می‌کنند در نگرش سیستمی واژه سیستماتیک یا کارایی، کار را، درست انجام دادن است و واژه سیستمیک یا اثر بخشی، یعنی کار درست، انجام دادن است. بنابراین اگر کاری به ما سپرده شود که آن کار را طبق آنچه سپرده شده انجام دهیم طبق دستورالعمل کار را درست انجام داده‌ایم. وقتی در همان کار اگر خلاقیتی داشته باشیم و یک حرکتی کنیم که آن کار نمود بیشتری داشته باشد کار سیستمیک انجام شده است.

در تفکر سیستمی که به بحث اثر بخشی می‌پردازد توجه به دو حلقه مورد اهمیت است حلقه تقویت و حلقه همتراز سازی و بالانس. حلقه تقویت به این شکل است که کسی چاق است غذا بیشتری می‌خورد، وقتی هم غذای بیشتری می‌خورد چاق‌تر می‌شود و نیاز بدن بیشتر است. در حلقه تقویت عامل زمان مورد توجه واقع نمی‌شود و حلقه متوقف نمی‌شود. اما برای ایجاد تعادل جهت تأمین سطوح مطلوب زمان نیز مهم می‌شود که در این مورد از حلقه‌های همتراز سازی استفاده می‌شود در این حلقه ضمن در نظر گرفتن عامل زمان سطح مطلوب را نمایش می‌دهند و حلقه پس از رسیدن به سطح مورد نیاز متوقف می‌شود به طور مثال کسی که لاغر است غذا می‌خورد و به اندازه غذا را وارد بدن خود می‌کند تا به مرز مطلوب برسد.

در صورت کنار هم گذاشتن پارامتر زمان و اشتراک شاخص‌های مطلوب در زمینه‌های مختلف می‌توانیم به یک الگوی اثربخشی برسیم. کاربرد این موضوع در مورد بحث ما که علم بهتر است یا ثروت بحث همان شاخص‌های مطلوبیت است. علم تا کجا، ثروت تا کجا، برای تأمین چه منظوری آن را هدف قرار دهیم و شاخصه‌های مطلوبیت در علم و ثروت چیست؟

بحث دیگر بحث اهرم‌ها و بالانس بودن بین علم و ثروت است. آیا افزایش علم باعث کاهش ثروت می‌شود؟ آیا کاهش ثروت باعث علم می‌شود؟ طبیعتاً آثار مربوط به هر کدام از اینها هم باید مورد مطالعه قرار گیرد. هم علم و هم ثروت. آثار اجتماعی، آثار ارتباطی دارند. فردی که پول دارد دیگران برایش احترام قائل هستند. بنابراین ثروت علاوه بر آثار اجتماعی، آثار اعتباری رفاهی هم می‌آورد. ثروت تنها بد نیست بلکه بسیار سازنده است. ثروت باعث شکوفایی می‌شود، باعث ارتقای علم می‌شود و همچنین باعث بالا رفتن کیفیت زندگی بشریت می‌شود. بنابراین با این نگاه فرض می‌کنیم در جامعه ایده عالی هستیم و می‌خواهیم ثروت و علم را با هم مقایسه کنیم. ثروتی که در جامعه از طرق غلط و از رانت خواری به دست می‌آید تبعاً خودش یک منشاء فساد است. چرا؟ چون همان ثروت می‌آید پول شویی می‌شود. تبدیل به ثروت و سرمایه‌ایی می‌شود که آن سرمایه هم تولید فساد می‌کند، در اصطلاح بین‌المللی می‌گویند در کشورهای عقب مانده یا در حال توسعه وقتی کسی ثروتمند می‌شود بلافاصله به فکر افزایش تعداد خانه و تعداد همسر یا از این مقوله‌ها می‌افتد و یا تظاهر به پول‌دار شدن می‌کند. ماشین مدل بالاتر می‌خرد و تا آن جا که بتواند حسودی محیط را ارتقاء می‌دهد.

بحث، بحث هنر و معماری و شهرسازی است. طبیعتاً اینها با هم اشتراک‌هایی دارند. معماری هنر است، هنر معماری است، شهرسازی هنر است، شهرسازی معماری است و طبیعتاً هنر و معماری شهرسازی یک اشتراک هم معنی دارند. پس ما به هنر یا به معماری به صورت انفرادی نگاه نمی‌کنیم. هنر شاید بخش‌هایش معماری نباشد. ولی معماری یک هنر است از دیدگاه من.

عیناً علم و هنر، ثروت نیز مطرح است هنگامی که صحبت از هنر می‌شود می‌بینیم هنر با علم یک اشتراکاتی دارد، نمی‌تواند هنر بدون علم نمود پیدا کند. کما اینکه فردی که نقاشی می‌کند و برای دل خودش این کار انجام می‌دهد هنری صرفاً برای خودش دارد. وقتی که شخص این نقاشی‌ها را نه می‌فرشد و نه نمایشگاهی می‌زند که مردم آنها را ببینند. نمی‌تواند در جنبه‌های دیگر ارتقا پیدا کند و یا حتی هنر خود را ارتقا دهد.



بحث معماری و علم و ثروت هم همین‌طور است. آرشتیک و معماری که فقط برای خودش طراحی کند مانند کسی است که فوق لیسانس از یک دانشگاه معتبر داشته باشد و بسیار هم ماهر باشد ولی کار نکند و برای خودش در منزل طراحی کند. اینها به چه دردی می‌خورد شاید از اون طراحی لذت ببرد ولی ثروت چه می‌شود. آیا نباید علمی که دارد تبدیل به ثروت کند. عیناً در شهرسازی هم همین‌طور می‌باشد. در دنیای توسعه یافته برای خود و فقط برای ارضاع شخصی و اجتماعی و غیرثروتی باشد به چه دردی می‌خورد. هنری که نتواند یک جامعه را ارتقاء دهد به چه دردی می‌خورد. همان لئونارد داونچی و افراد به نام برای آن جامعه ثروت تولید می‌کنند. چون سرمایه حذف شده و ارتقاء داده شده گالری دادن و به دید عموم گذاشته شده است. در حالی که در کشورهای توسعه یافته اگر می‌آیند یک شلوار جین ۱۰ هزار دلاری درست می‌کند کنار او یک شلوار جین ۱۰ دلاری هم درست می‌کند که کارگرس هم بتواند جین بپوشد. حالا این چون ثروتمند است شلوارش ۱۰ هزار دلاری است.

با این مقدمه و بالانس که می‌خواهیم صحبت کنیم، صحبت از چهار واژه است که عبارتند از: علم، ثروت، کیفیت و مطلوبیت می‌باشد. بنابراین علم و ثروت را نمی‌شود فقط به صورت انتظامی مقایسه کرد با هم، حامل کیفیت و مطلوبیت را باید بیاوریم کنار علم و ثروت.

بحث در این نشست بحث هنر و معماری و شهرسازی است. من خودم در کنار علم و تحصیل علاقه زیادی به نقاشی، شعر و موسیقی ... دارم که قسمت هنر آن برای خودم لمس کردم. ولی بحث از تخصص است. تخصص یا Professionalism تخصص گرایی ترکیبی از مهارت‌ها، رفتار و دانش می‌باشد. بنابراین تخصص مولفه‌های مهارت، رفتار و آگاهی و دانش است. که البته بحث آگاهی و دانش تفاوت دارد. دانش و آگاهی هر دو جزء مولفه‌های رسیدن به علم هستند و رسیدن به مولفه‌های ثروت هستند.

مطمئن باشید انسان ثروتمند قطعاً یک آگاهی و علم و دانشی داشته است. حالا از دید یک هنرمند یا یک مهندس، یا شهرساز می‌بینیم که بعضی‌ها تهیه و تاکید آنها روی بخشی علمی است. یعنی از زاویه دید با تکیه و تاکید بر وجه علمی (علم)، وجه علمی را می‌بینید. بعضی از همین عزیزان وجه ثروتی قضیه را می‌بینند یعنی از زاویه دید با تکیه و تاکید بر وجه عادی (ثروت). طرف یک لیسانس معماری گرفته و رفته شرکت زده و فقط تولید می‌کند. اینکه تولید معماری چقدر می‌تواند ارتقاء بدهد نتیجه این می‌شود که شهر اصفهان ما از یک زمانی فریز می‌شود. ما افتخارمان این است که زمانی اصفهانی داشتیم، یک زمانی تخت جمشید داشتیم. الان چه داریم. چه چیزی ارائه دادیم به دنیا، از بعد معماری و چه عاملی باعث شده که ما را ببینند و نبینند این یک بعدی شده. ولی وقتی از ابعاد مختلف علم و ثروت و آثار و تبعات نگاه می‌کنیم. قضیه فرق می‌کند وقتی صحبت از آثار و تبعات می‌شود که فرق بین واژه رشد یا توسعه است.

ولی وقتی از ابعاد مختلف علم و ثروت و آثار و تبعات را نگاه می‌کنیم، قضیه فرق می‌کند. وقتی صحبت از آثار و تبعات می‌شود که فرق بین واژه رشد یا توسعه است. رشد کاملاً یک واژه کمی است که کشور ایران رشد اقتصادی داشته. یعنی قبلاً می‌فروخته ۲ میلیون بشکه نفت به عنوان مثال ۵۰ میلیارد دلار در می‌آورد. الان ارتقاء داده ۴ میلیون می‌فروشه که به جای ۵۰ میلیارد ۱۰ میلیارد درآمد دارد ایجاد می‌کند، کیفیت ایجاد می‌کند، فرهنگ را ارتقاء می‌دهد. معماری را ارتقاء بدهد، هنر را گسترش دهد. ولی توسعه همه جانبه است وقتی صحبت از هنر معماری از تبدیل معماری به پول می‌کنیم. چون وزن کیفیت مطرح می‌شود سخن از توسعه است ولی وقتی سخن از تبدیل معماری به پول می‌کنیم صحبت از رشد

هست. رشد و توسعه مکمل همدیگر است. صحبت از خوبی و بدی یا بهتر بودن و بدتر بودن. علم بهتر است یا ثروت، وقتی صحبت از بهتر بودن می‌شود تفکر اخلاقی پیش می‌آید. در تفکر اخلاقی یا اخلاق حرفه‌ای بحث اینجاست که آیا آنچه که خوب و بد است به طبقات آن فکر کنیم یا فکر نکنیم.

مکتب Kantianism به تبعات آن فکر نمی‌کند. مکتب Utilitarianism به تبعات آن فکر می‌کند. مثال عمومی آیا پول دادن به فقیر خوب است یا بد است از بُعد مکتب Kantianism خوب است ولی از بعد مکتب Utilitarianism بد است. ندهید چرا؟ چون گدا پرروی می‌کنیم وقتی به گدا غذا و پول می‌دهید او می‌فهمد که بدون کار کردن غذا بخورد و پول در بیاورد. پس جامعه گدا پرور بالا می‌رود. ولی کاری که در شهر تبریز انجام دادند آمدند یک سیستمی را پیاده کردند که هر گدایی را می‌دیدند تشخیص می‌داند که این گدا مستمند است و نمی‌تواند کار کند و برایش مقرری می‌گذاشتند که گدایی نکند یا اگر می‌توانست کار کند برایش کار ایجاد می‌کردند. نتیجه‌اش این است که بعد از ۴۰ یا ۵۰ سال الان تبریز مدعی است که یک دانه گدا هم ندارد. چرا چون تفکر اخلاقی Ethical Thinking را پیاده کرده است.

همین قضیه در معماری در هنر در شهرسازی هم شکل می‌گیرد. اگر یک هنرمند از تفکر تبعات ناشی از هنر و تفکر تولید و آثار و تبعات جهانی و ملی فکر کند طبیعتاً اثر می‌گذارد و اینکه بهتر است یا نیست. هنرمندی که فقط به خودش فکر می‌کند و ارضاء شخصی را می‌خواهد تأمین کند برای آن هنر، آن برای خودش است. عالی و با ارزش. دیگر انتظار نداشته باشید ملت بهش بگویند تو هنرمندی پس این پول. همین الان اگر بگویند این نقاش برای دل خودش نقاشی می‌کند من بهش پولی نمی‌دهم. ولی وقتی می‌گویند من دارم این کاریکاتور را می‌کشم که جامعه را تغییر دهم. آثار و تبعات حرکت و حکومت و سیاست را در این کاریکاتور ببینم که جامعه ارتقاء پیدا کند و فرهنگش بالا برود و تغییر کند. پس زمانی که به تبعات کاری فکر می‌کنید به اثرات منفی و مثبت آن هم فکر می‌کنید. وقتی شهری می‌سازیم مثل تهران که تاب‌آوری ندارد. امکانات آن پایین است. یک بارون می‌زند ترافیک شدید پیش می‌آید، زلزله بیاد میلیون‌ها نفر کشته می‌شود. این یعنی تبعات شهرسازی، تبعات معماری، تبعات تفکر و تخصص غلط یا غیراخلاقی حرفه‌ای در ساخت. پس بنابراین اثرش این نیست که من یک برج ۲ طبقه در گذر ۸ متری ساختم به عنوان یک شهرساز و معمار. توقع این است که این برج یا خونه در مجموع ناشی از ریختن زلزله به عنوان مثال ۲۰۰ هزار نفر در این محله کشته خواهند شد. چون امداد رسانی نخواهد شد. این می‌شود تبعات آن.

طبیعتاً وقتی به تفکر اخلاقی و موازنه ثروت و علم توجه کنیم وقتی از دید یک فرد نگاه کنیم باید به واژه‌هایی مثل محیط زیست، ارتقای کیفی، اتلاف کمتر منابع، پایداری، تاب‌آوری و از این جنس واژه‌های توسعه برخورد می‌کنیم. پس اینجاست که وقتی می‌گوییم علم و ثروت مکمل هم هستند. ثروتی که با نگاه یک شخص به تبعاتش نگاه می‌کنیم و صرفاً برای خرید ویلای ۱۰۰ میلیاردی در شمال شهر تهران نیست تفاوت می‌کند. با ثروتی که میاد و به دنبال رفاه خودش است و هم به دنبال رفاه بشریت و نهایتاً زندگی را طوری بسازد که حس خوبی از درون داشته باشد. لازم است هنر را هم برای حس درون خودمان و هم برای آثار بیرونش بهش نگاه کنیم.

